

بررسی تطبیقی برهان صدیقین در آراء

فیض کاشانی و مدرس زنوزی

مهدی نجفی افرا^۱

علی فرهمند پویا^۲

چکیده

برهان صدیقین از مهم‌ترین و موثق‌ترین براهین اثبات واجب تعالی است، لذا حکمای اسلامی به دنبال ارائه تقریرهای محکم‌تر و روشن‌تر از آن تلاش‌های فراوانی داشته‌اند. فیض کاشانی و مدرس زنوزی نیز در این مسیر با بهره‌گیری از مقدمات و مبانی خاصی ورود نموده و تقریرهایی ارائه کرده‌اند. تحقیق پیشرو با بررسی آثار این دو اندیشمند به عنوان دو تن از پیروان تأثیرگذار حکمت متعالیه، به دنبال فهم و بیان تقریرهای آنان از برهان صدیقین بوده است تا در ضمن نقدی مختصر، با تطبیق آنها بر یکدیگر، مختصات و امتیازات آنها را ارائه کند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد فیض کاشانی از سه اصل اصالت وجود، امکان فقری وجود معلول و امتناع دور و تسلسل به تقریر برهان می‌پردازد، در حالی که مدرس زنوزی اصالت وجود، تشکیک در وجود و فقر وجودی ماسوی الله را مبانی تقریر خود قرار داده است. از جمله اختلافات تقریرهای دو اندیشمند، بهره‌گیری فیض از روش تقسیم وجود، و استفاده مدرس زنوزی از روش تردید است.

واژه‌های کلیدی: برهان صدیقین، مبانی برهان صدیقین، فیض کاشانی، مدرس زنوزی.

۱. استاد گروه فلسفه، دانشکده ادبیات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران،

prof.m.n.afra@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران،

..afpouya55@gmail.com

مقدمه

برهان صدیقین پاسخی برای مهم‌ترین دغدغه فلاسفه، علی‌الخصوص فلاسفه اسلامی در اثبات خالق و آفریدگار هستی است، گرچه طبیعیون و متکلمان نیز تأملاتی در این زمینه داشته و براهین حرکت و حدوث، نتیجه تلاش‌های آنها در اثبات آفریدگار است. شاید بتوان یکی از مهم‌ترین بسترهای شکل‌گیری برهان صدیقین در فلسفه اسلامی را ارتباط تنگاتنگ این مسلک فلسفی با آیات قرآنی و کلام معصومین دانست؛ زیرا در آیات و روایات، علاوه بر طریق سیر از مخلوق به خالق و تأمل در آیات آفاقی و انفسی، طریق دیگری را به انسان معرفی می‌کنند و آن اینکه خود خدا، گواه بر وجود خودش تلقی می‌شود. از این رو فلاسفه اسلامی به این سمت سوق داده شدند تا به یقینی‌ترین صورت و با کم‌ترین واسطه به اثبات واجب تعالی بپردازند. به نظر می‌رسد فارابی اولین فیلسوفی بود که از طریق توجه به وجود بالذات، ابتدا به وجود بالذات واجب پرداخته است؛ اگرچه برای استدلال خویش به نام صدیقین تصریح نداشته است (فارابی، ۱۳۸۱، ۵۷).

برهان صدیقین دارای مختصات است که آن را از دیگر براهین اثبات خداوند متمایز نموده است، از جمله اینکه در آن هیچ‌یک از افعال و مخلوقات واجب تعالی نظیر حرکت و حدوث، واسطه در اثبات قرار نگرفته و تنها با نظر به حقیقت وجود، وجود واجب بالذات اثبات خواهد شد. از دیگر خصوصیات این برهان استفاده از حداقل مقدمات برای اثبات واجب است. خصوصیت دیگر این که در اثبات واجب نیازی به ابطال دور یا تسلسل نیست. البته تمامی این شرایط برای این است که برهان صدیقین به کامل‌ترین و دقیق‌ترین شکل مطرح شود و گر نه این‌گونه نیست که ابتناء بر دور و تسلسل آن را از برهان صدیقین خارج سازد، اما با نظر به تطوری که این برهان داشته، تلاش صورت گرفته این بوده است تا با کم‌ترین واسطه به اثبات برسد. برهان صدیقین، صدق محض است و شائبه‌ای از کذب در آن نیست؛ زیرا واجب الوجود را تنها با خودش می‌شناسد و جز او چیزی را واسطه قرار نمی‌دهد. از این رو پرداختن به این برهان توسط فلاسفه اسلامی از اهمیت بالایی برخوردار بوده و تلاش‌های فراوانی صورت گرفته تا بهترین تقریر از این برهان در دسترس عقول بشری قرار گیرد.

ابن سینا اولین فیلسوفی بود که با استشهاد به آیه ۵۳ سوره مبارکه فصلت، نام صدیقین را برای این برهان برگزید و پس از آن صدرالدین شیرازی و فلاسفه پس از آن هرکدام تقریرهای خود از این برهان را ارائه نمودند. ملامحسن فیض و مدرس زوزی دو تن از تابعان صدرالدین شیرازی نیز هرکدام به اندازه وسع خود و با توجه به مبانی خاص و نوع نگاه خود به برهان یادشده، به ارائه تقریرهایی از آن پرداخته‌اند. نظر به ابتکارها و تأثیرات فراوانی که این دو اندیشمند در ترویج و گسترش حکمت متعالیه داشته‌اند، تحقیق پیش‌رو درصدد بررسی تقریرهای آنها در برهان صدیقین برآمده و به دنبال کشف نقاط اشتراک و افتراق آنها و نیز مبانی تبیین برهان خواهد بود.

۱. تقریر فیض کاشانی از برهان صدیقین

فیض کاشانی چونان بسیاری از اندیشمندان مسلمان، وجود خدا را از بدیهی‌ترین امور و بی‌نیاز از اقامه برهان و دلیل دانسته و رجوع به فطرت را بهترین راه برای دیدگان ناتوان و کم‌توان می‌داند تا به واسطه آن وجود حضرتش را دریابند (فیض کاشانی، ۱۳۸۷ الف، ۲۴)؛ و با این اوصاف حتی مردم را مکلف به کسب معارف الهی و به‌کار بردن استدلال‌های فلسفی و کلامی نمی‌داند (فیض کاشانی، ۱۴۲۵، ۱۹).

وی علی‌رغم این باور، به اقامه براهینی در اثبات خداوند پرداخته که برهان صدیقین یکی از آنهاست. فیض بر این باور است که اگر وجود واجب، غنی بالذات نباشد، مستغنی یا واجب بالغیری وجود نخواهد داشت و نتیجه این فرض، عدم تحقق هرگونه موجودی در عالم خواهد بود؛ زیرا مستغنی نیازمند غیر است و در این صورت به تسلسل یا دور منجر خواهد شد. لازمه درنظر گرفتن هرکدام از فرض‌های دوگانه اخیر، جایز بودن انتفای کل و عدم تحقق هرگونه موجودی است؛ لذا باید مرجحی باشد تا وجود موجودات نیازمند را رجحان بخشیده و آنها را موجود سازد؛ آن وجود مرجح، همان غنی بالذات است (فیض کاشانی، ۱۴۱۸، ۱: ۳۸).

بیان اخیر، تقریر فیض از برهان در اثبات خداست که می‌توان آن را به صورت منطقی، چنین ارائه کرد:

۱. موجودی وجود دارد؛

۲. این موجود، بنابه حصر عقلی یا غنی بالذات است و یا فقیر بالذات (واجب

بالغیر)؛

۳. چنانچه موجود یادشده غنی بالذات باشد، مطلوب ثابت خواهد بود؛
۴. چنانچه موجود یادشده غنی بالذات نباشد، برای هستی خود نیازمند غیر خواهد بود؛

۵. اگر آن غیر، غنی بالذات باشد، مطلوب ثابت می‌شود؛

۶. اگر آن غیر، غنی بالذات نباشد در هستی خود نیازمند به غیر دیگری است؛
۷. ترتیب ایجاد شده یا به وجود غنی بالذات ختم خواهد شد، یا به دور یا تسلسل

ختم می‌شود؛

۸. در صورتی که به غنی بالذات ختم شود، مطلوب ثابت خواهد بود؛

۹. در صورتی که به غنی بالذات ختم نشود، هیچ موجودی پدید نخواهد آمد؛
این در حالی است که موجود یا موجوداتی در عالم وجود دارد، پس غنی بالذات موجود است.

فیض کاشانی چونان صدرالمآلهین، علی‌رغم پرداختن به براهین مختلف در مسئله اثبات واجب الوجود، جایگاه رفیعی برای برهان صدیقین قائل شده و در آثار مختلف خود به تمجید از آن می‌پردازد. فیض کاشانی معترف است که موثق‌ترین و شریف‌ترین دلیل بر اثبات خدا، طریق صدیقینی است که به واسطه حق، بر هر امری استشهاد می‌کنند. او بر این باور است که در روش صدیقین، وجود خدا برهان و دلیل بر ذات خود است؛ آنگونه که خود او گواهی می‌دهد که خدایی جز او نیست و گواهی چه چیزی، برتر و والاتر از گواهی خداست (فیض کاشانی، ۱۴۱۸، ۱: ۳۷).

فیض عین تقریر یادشده را در کتاب انوارالحکمه نیز آورده (فیض کاشانی، ۱۴۲۵، ۱۳)، و آنجا نیز برهانی که بی‌نیاز از ملاحظه اغیار باشد را همان طریق صدیقین می‌داند؛ طریقی که وجود حق شاهد بر وجود اشیاست، نه اینکه غیر حق شاهدی بر وجود حق باشد. او بر این اساس همه موجودات را در حضور الهی می‌بیند و آنها را در اسماء و صفات حق می‌شناسد و معتقد است که همه موجودات ریشه در اسماء و صفات الهی داشته و وجهی به سوی او دارند؛ او حتی زوج ترکیبی بودن ممکنات از ماهیت و وجود را بر این اساس معنا دار می‌داند و این طریق را طریقی می‌داند که سالک و مسلک و مبدأ و مقصد سلوک همگی در آن به وحدت می‌رسند (همان، ۲۶).
برهان صدیقین ملامحسن در موضعی دیگر با بیانی متفاوت تقریر شده، هر چند که او در متن لفظ صدیقین را به کار نمی‌برد و لیکن در توضیحاتی که بعد از آن بیان می‌کند ساختار برهان صدیقین خودنمایی می‌کند. او معتقد است: بدون شک هر آنچه

غیر هستی است، در هستی و وجود خود نیازمند وجود خواهد بود و هستی و وجود نمی‌تواند وجودی ذاتی نداشته و متکی بر هستی دیگری باشد؛ پس آنچه در وجودش محتاج غیر است، حق نخواهد بود؛ لذا حق بایستی عین هستی بوده که هم عامل وجود خود است و هم هر چیز دیگری هستی خود را از او اتخاذ نموده است؛ آنگونه که نور روشنایی بنفسه داشته و روشنایی آن متخذ از جایی نیست، بلکه همه اشیاء روشنایی خود را از نور می‌گیرند. لذا همه امور به حق محتاج بوده و حق، غنی از هر چیز دیگری است.

با این بیان سرّ معیت حق با اشیاء و نیز واجب الوجود بودن هستی و قائم به ذات و متعین به ذات بودن خود روشن می‌شود؛ زیرا اگر هستی، ممکن و یا قائم به غیر بود، به آن غیر نیازمند می‌شد و از آنجایی که غیر هستی محتاج به هستی است، تقدم شیء بر نفس لازم می‌آید؛ لذا غیر هستی قائم به هستی بوده و هستی در قوام خود نیازمند چیزی نیست؛ پس هستی‌ای که عین حق است، دلیل بر حق خواهد بود و غیر هستی، سراسر عدم بوده و در هستی خود نیازمند غیر است، چه رسد به اینکه بخواهد هستی‌بخش غیر باشد؛ لذا لاجرم واجب الوجودی قائم به ذات لازم است که اغیار را از دایره عدم به سمت وجود خارج نماید (فیض کاشانی، ۱۳۸۷ الف، ۳۸ - ۳۹).

۱-۱. مبانی برهان

تقریرهای ملامحسن فیض از برهان صدیقین به‌طور عمومی مبتنی بر دو اصل مهم اصالت وجود و امکان فقری وجود معلول می‌باشد، و یکی از اصولی که در برخی تقریرها به چشم می‌خورد قاعده امتناع دور و تسلسل است. او در اصول المعارف ابتدا به بیان اصالت وجود و اعتباریت ماهیت پرداخته و تحقق نظام هستی را ناشی از اصل وجود معرفی می‌کند. در نظر فیض، اصالت و تحقق و مبدأیت اثر، صرفاً اختصاص به وجود داشته و ماهیت چیزی جز ظل و سایه وجود نیست که عقل آن را از حقایق وجودیه انتزاع می‌کند. به عبارت دیگر ماهیت را امری مبهم و وبال حقایق وجودیه، که تحقق آنها به تبع وجود بوده، معرفی می‌کند؛ البته تبعیتی که نسبت به ذی ظل و ذی شبیح در تحقق، شبیح‌وار و ظل‌گونه است. او معتقد است ماهیات در مرتبه ذات موجود نیستند و امکان یا همان تساوی ذات ماهیت نسبت به وجود و عدم، ذاتی ماهیت بوده و قبل از انضمام وجود به ماهیت، نمی‌توان تحقیق برای آن متصور شد، و ماهیت در

ظرفی که بدون وجود لحاظ شود معدوم خواهد بود؛ لذا اصالت اختصاص به وجود دارد (فیض کاشانی، ۱۳۷۵، ۳۸).

امکان فقری وجود معلول و عین ربط بودن وجود به مبدأ وجوبی، اصل دومی است که فیض برهان صدیقین خود را مبتنی بر آن نموده است. او معتقد است موجودیت و تحقق ماهیت به گونه‌ای است که مرتبط و منتسب به فاعل خود باشد؛ بنابراین تحقق ماهیت به واسطه ارتباط به مبدأ خود بوده و در حکم معلول برای آن است؛ از طرفی معلول، حقیقتی غیر از نفس ارتباط با علت خود ندارد و همه وجودهای معلول، عین ارتباط با حضرت حق بوده و نسبت به غنی مطلق، عین فقر خواهند بود. از این رو ملاک موجودیت در ماهیت آن است که با وجود، متحد شده و یا منضم به آن گردند و ملاک معلولیت نیز در وجود موجود خواهد بود. لذا امکان وجودی، همان عین ربط بودن وجود به مبدأ وجوبی است و جمیع مراتب وجودی چونان اصلی واحدند و تحقق به حسب حقیقت شأن غنی بالذات است و غیر حق، فانی و هالک هستند (فیض کاشانی، ۱۳۷۵، ۳۹).

استناد به قاعده عقلی امتناع دور و تسلسل، سومین اصلی است که به صورت پیدا و پنهان، در برخی تقریرهای فیض، مشهود است. او در تقریرهایی که در انوارالحکمه و علم‌الیقین بیان می‌کند استدلال خود را با استفاده از این قاعده به سرانجام می‌رساند؛ این در حالی است که یکی از مزایای برهان صدیقین، متکی نبودن آن بر قاعده امتناع دور و تسلسل است که در تقریر فیض نادیده گرفته شده است.

۲-۱. نقدهای وارده بر تقریر فیض

با دقت در تقریری که فیض از برهان صدیقین ارائه نموده و بیان‌های مختلفی که از آن داشته، دو اشکال عمده به ذهن متبادر خواهد شد؛ اول اینکه نمی‌توان تفاوت چندانی میان تقریر او و آنچه صدر‌المآلهین از این برهان بیان نموده مشاهده نمود؛ این قرابت معنایی در حدی است که چنانچه برخی بیان‌های ملامحسن از تقریر برهان صدیقین، در کنار آنچه صدر‌المآلهین در کتاب الشواهد الربوبیه (شیرازی، ۱۳۸۲، ۴۹) آورده قرار گیرد، این قرابت به خوبی فهمیده می‌شود هرچند در بسط برهان و مبنای تعلق به غیر تفاوت‌هایی در مبانی میان آنها دیده می‌شود.

اشکال دیگر این‌که، چنانچه اشاره شد یکی از مزایای برهان صدیقین، عدم ابتدای آن بر قاعده امتناع دور و تسلسل است؛ این در حالی است که فیض نیز چونان

صدرالدین شیرازی، این مهم را نادیده گرفته و بدون توجه به آن به اقامه برهان می پردازد. البته این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که کشیدن دور و تسلسل به برهان همیشه به معنی ابتدای برهان بر آن نیست، بلکه گاهی فرض بر آن است که اگر تسلسل هم باشد بایستی موجودات قائم به غیر به علتی خودبسنده منتهی شوند چنانکه بیان فیض در اصول المعارف بیشتر موید این مطلب است، یعنی برهان را مبتنی بر دور و تسلسل نساخته است.

۲. تقریر مدرس زنوزی از برهان صدیقین

مدرس زنوزی نیز چونان سایر فیلسوفان مسلمان، مهم‌ترین مسائل فلسفی را مربوط به حوزه الیهیات بالمعنی‌الاصح و باارزش‌ترین مسئله آن حوزه را نیز مسئله خدایشناسی و اثبات صانع می‌داند. به باور او علی‌رغم منع شریعت از تفکر در ذات حضرت حق، فرد صاحب اندیشه همواره در پی پاسخ به این پرسش فطری بوده و برای تحصیل حداقل معرفتی نسبت به آن تلاش می‌کند. نگاه حکیم مؤسس در این زمینه بیشتر صبغه عرفانی داشته تا فلسفی و کلامی، و اندیشه خود را وام‌دار اندیشه بزرگانی همچون ابن عربی و صدرالدین قونوی می‌داند و به تبع ایشان، ذات باری تعالی را صرف حقیقت وجود می‌پندارد.

زنوزی برای صرف حقیقت، به مقابلی باور ندارد و معتقد است که حقیقت صرف، وجودی است که از جمیع جهات عدمیه و حیثیات ماهوی و مفاهیم در مرتبه ذات، مبرا بوده و لذا از حیث وجود بودنش، به نحو بساطت، جامع جمیع انحاء وجود است (زنوزی، ۱۳۸۰، ۱۰). او با این مقدمات، در مسیر اثبات وجود واجب، تلاش‌هایی را به کار بسته و براهین متعددی در این زمینه ارائه نموده است، لکن او نیز همچون سایر حکمای حکمت متعالیه برهان صدیقین را موثق‌تر در اثبات واجب می‌داند. در ادامه دو تقریر او از برهان یادشده مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

۲-۱. تقریر اول

در مجموعه مصنفات زنوزی، تقریر او از برهان صدیقین به شکل زیر آمده است: وجود یا تمام حقیقت واجب الوجود است یا ذاتا نیازمند اوست؛ از این رو، یا با نظر به خود واقع و از حیث اطلاق و به شرط اطلاق در نظر گرفته می‌شود که در این صورت وجود صرف، عاری از نقص و قصور بوده و این همان واجب‌الوجود و الهویه

خواهد بود؛ یا اینکه امری خارج از صرافت لحاظ شود که آن خارج، از حقیقت واجب الوجود خارج خواهد بود؛ پس اگر واجب الوجود بر حقیقت صرف وجود به حسب مصداق حمل شود، به حمل شایع بوده و اگر بر حسب مفهوم لحاظ شود، به حمل اولی ذاتی خواهد بود؛ چون حقیقت صرف بسیط وجود، همان حقیقت ذات وجود واجب است که تمام حقیقت واجب را دربر می‌گیرد و عکس حمل اولی، همانند خود قضیه است، پس حقیقت واجب الوجود، همان حقیقت صرف وجود خواهد بود و عکس نقیض آن عبارت است از: هر آنچه حقیقت صرف وجود نباشد، واجب الوجود نخواهد بود، ضمن اینکه حقیقت صرف، تکرار بردار نیست، و اگر واجب الوجود نباشد، نیازمند معلول او خواهد بود و هیچ قوام ذاتی بدون واجب نمی‌تواند داشته باشد. لذا تقرر ذات معلول، قابل انفکاک از تقرر ذات واجب نیست؛ زیرا ذات واجب با نظر به واقع، مقدم بر ذات معلول است، و اگرچه با توجه به ظهور حقیقت واجب در فعل خود، در مرتبه معلول بوده، لکن واجب تعالی در بُعد معرفتی، مؤخر از معلول خود است؛ زیرا با نظر به مظهر و جلوه او که همان معلول است به او معرفت می‌یابیم (زنوزی، ۱۳۷۸، ۱: ۲۷۵).

در این تقریر حکیم مدرس، به جای روش تقسیم، از روش تردید استفاده شده و بیان می‌شود که نمی‌توان برای وجودی که به نحو تردید، به اعتبار من حیث هو هو (اطلاق) لحاظ شده است، نقصی در نظر گرفت، بلکه آن واجب الوجود و تام الحقیقه خواهد بود. از این رو وجود یا تمام حقیقت واجب است و یا عین فقر و ربط ذاتی به آن وجود است؛ در صورت اول غنی بالذات بودن وجود واجب اثبات می‌شود و در صورت دوم، نیازمند به واجب بوده و معلول او به حساب خواهد آمد.

۲-۲. مبانی برهان

آقاعلی مدرس در بیان تقریر خود از برهان صدیقین، همچون صدرالدین شیرازی و متقدمین خود، به مقدماتی تکیه کرده که قابل تأمل است؛ اگرچه او در تقریر خود به این مقدمات، اشاره ننموده، لکن از مطالعه آثارش به دست می‌آید که باور به اصالت وجود، تشکیک وجود و ربط و فقر وجودی بالذات ماسوی‌الله، مبانی برهان او به شمار می‌آیند. نظر به اهمیت این مبانی در فهم تقریر او از برهان صدیقین، در ادامه به تبیین این مبانی پرداخته خواهد شد.

الف. اصالت وجود

مدرس زنوزی نیز چونان دیگر حکمای مکتب صدرائیه قائل به اصالت وجود و اعتباریت ماهیت است؛ به باور او امور ماهوی با نظر به ذات‌شان و بدون در نظر گرفتن وجودهای‌شان بر یکدیگر قابل حمل نبوده و تنها به حمل اولی قابل حمل بر یکدیگر و یا قابل سلب از یکدیگرند؛ لذا ماهیت نسبت به وجود و عدم، حالت تساوی دارد و به خودی خود از این حالت خارج نخواهد شد، زیرا در غیر این صورت بایستی وجود از لوازم ماهیت باشد و یا اینکه ماهیت باید مقتضی وجود باشد که هر دو شکل آن عقلا محال است؛ نتیجه اینکه وجود عین ماهیت و یا لازم ماهیت نبوده و ماهیت در انتصاف عوارض و لوازمش نیازمند ضمیمه‌ای است که آن ضمیمه، وجود است؛ از این رو مناط صدق ماهیتی بر ماهیت دیگر، وجود است و این مطلب، بیان‌گر اصالت وجود است و در صورتی که اصالت از آن ماهیت باشد، هیچ ماهیتی با ماهیت دیگر جمع نخواهد شد. (زنوزی، ۱۳۷۸، ۱: ۲۶۹).

بنابراین وجود دارای حقایق عینی ثابتی است که به خودی خود متحقق‌اند و موجودیت و تحقق در مرتبه ذات آنها بوده و تحقق ماهیت اشیاء به واسطه تحقق آنها خواهد بود؛ از این رو است که گفته‌اند موجودیت ماهیت به تبع و بالعرض موجودیت وجود است. در نظر حکیم زنوزی، لازمه حقیقت عینی و خارجی نداشتن وجود، متحقق نشدن جزئی حقیقی و فرد خارجی است؛ لازم بدیهی البطلان بوده، پس ملزوم نیز ممتنع و محال خواهد بود و این امر مثبت ادعای ماست. بیان ملازمه اینکه ماهیت در حد نفس خود، متصف به کلیت و جزئیت نیست، بلکه نسبت آن به هردو مساوی است، از این رو گاهی متصف به کلیت شده و گاهی متصف به جزئیت می‌شود. لذا بایستی وجود دارای حقایق خارجی باشد که به خودی خود متشخص باشند، بدین معنا که حیثیت ذوات آنها حیثیت امتناع صدق بر کثیرین باشد و گرنه دور یا تسلسل لازم می‌آید که بطلان هردو محقق گردیده است.

ب. تشکیک وجود

حکیم مدرس بر این باور است که مفهوم وجود، حاکی از حقیقت وجود است، لذا می‌توان بساطت حقیقت وجود را از بساطت مفهوم وجود نتیجه گرفت؛ زیرا می‌توان از بساطت حاکی به بساطت محکی رسید. با اذعان به اینکه وجود، حقیقت واحد بسیط است، می‌توان نتیجه گرفت کثرات موجود در عالم که همراه ماهیت‌اند، به نوعی بیانگر

تشکیک در وجود هستند. لذا در نظر او، وجود حقیقت واحد مشکک است و برای تبیین مسئله تشکیک چنین می‌گوید: اوصافی از قبیل صرافت و اطلاق و تعدد، شدت و ضعف، قصور و نقص و سستی بر وجود عارض می‌شوند؛ وجود امری مطلق است، لذا وصف وحدت نیز مطلق است؛ وجود یا شدت دارد یا ضعف، پس آن اوصاف نیز به تبع وجود، شدت و ضعف خواهند داشت (زنوزی، ۱۳۷۸، ۱: ۲۷۰).

توضیح اینکه بدیهی است که وجود علت اقوی و اشد و اتم و اکمل از وجود معلول باشد؛ زیرا شدت و قوت و تمامیت کمال اگر مربوط به وجود معلول باشد، مفیض بودن یکی و مفاض بودن دیگری، قائم به ذات بودن یکی و متعلق الذات بودن دیگری، غنی بودن یکی و فقیر بودن دیگری، ترجیح بلامرجح و تخصص بلامخصص خواهد بود. اشد و اضعف، و اتم و انقص را نمی‌توان تصور کرد، مگر در میان دو امری که در اصل حقیقت، اشتراک و اتحاد داشته باشند و تفاوت و مابینت در میان آنها به این شکل باشد که آن حقیقت در یکی تمام‌تر، کامل‌تر، قوی‌تر و شدیدتر باشد و در دیگری ناقص‌تر، ضعیف‌تر، قاصرتر و ناتمام‌تر باشد. این تفاوت و مابینت بین وجود علت و معلول، به تمام و نقص و به شدت و ضعف است و این قسم از بینونت و تفاوت، اشد انحا و اتم اقسام آن است، به گونه‌ای که وجود علت، غنی بالذات، کامل بالذات و قائم بالذات است و وجود معلول فقیر بالذات، ناقص بالذات و متعلق بالذات است.

ج. جعل در وجود

حکیم زنوزی مسئله جعل در وجود را به عنوان سومین مبنای خود در برهان صدیقین در نظر گرفته و این مسئله را مقدمه‌ای برای پذیرش برهان قلمداد می‌کند. او معتقد است حقیقت وجود، ذاتا جاعل و مقتضی است و اقتضای امری را دارد؛ دو مفهوم جاعل و مجعول، متکافؤ بوده و متکافئان، در وجود و کیفیت و تعداد، هم‌دوش و همراه هم هستند و از طرفی نیز عدم و ماهیت، هیچ‌کدام صلاحیت مجعول واقع شدن را ندارند (زنوزی، ۱۳۷۸، ۱: ۲۷۰). بنابراین مجعول بالذات وجود است نه ماهیت؛ زیرا ماهیت امری اعتباری است و وجود، اصل در تحقق و رکن در تحصیل است، و امر اعتباری نمی‌تواند متعلق جعل بالذات باشد؛ در نتیجه وجود مجعول باید ارتباط بالذات با جاعل داشته باشد؛ بدین معنا که حیثیت ذاتش عین حیثیت مجعولیتش باشد.

مدرس زنوزی معتقد است، لازمه‌ی بودن «وجود مجعول بالذات» در مرتبه‌ی «جاعل بالذات» این است که حقیقت جاعل بالذات نیز حقیقت تعلیقیه و حیثیت ارتباطیه باشد، لذا مرتبط‌الیه و متعلق به می‌خواهد که آن، منافی با وجوب وجود است؛ یا اینکه لازمه آن این است که مجعول بالذات، قائم بالذات و مرتبط به غیر نباشد و هر دو خلاف فرض و منجر به تناقض خواهد بود. از این رو می‌توان نتیجه گرفت، نقصان و قصور از لوازم مجعولیت و از خواص مراتب وجود است نه از لوازم حقیقت وجود، از آن حیث که حقیقت وجود است، زیرا در غیر این صورت لازم می‌آید همه حقایق وجودیه، ناقص و قاصر باشند.

د. توجه به حیثیت اطلاقی وجود

حکیم زنوزی وجود را به دو نحو می‌نگرد؛ یکی وجود من حیث وجود و دوم وجود مطلق و لایشرط. او معتقد است در تقریر ملاصدرا حقیقت وجود (وجود من حیث هوهو) به کار رفته است و به وجود مطلق نظر ندارد. او حقیقت وجود را فاقد مبدأ و علت می‌داند؛ زیرا معتقد است با فرض علت برای آن حقیقت محذور تقدم شیء علی نفسه پیش می‌آید. درحالی که زنوزی به وجود مطلق نظر دارد و بیان می‌کند که اگر وجود مطلق یا وجود بشرط لای از قیودات لحاظ شود مبدئی برای آن متصور نیست هر چند خودش می‌تواند مبدأ قرار گیرد.

۲-۳. تقریر دوم

حکیم زنوزی در تقریر دیگری از برهان صدیقین که منحصر به فرد بوده و شبیه آن را در آثار مقدمینی چون ابن‌سینا، صدرالمتألهین و حکیم سبزواری نمی‌توان یافت، بدون بهره‌گیری از مقدماتی به عنوان مبانی بحث، و تنها با در نظر گرفتن اعتباراتی از حقیقت وجود، به اثبات واجب‌الوجود می‌پردازد. او معتقد است در صورتی که مبدئی برای صرف حقیقت وجود در نظر گرفته شود، تقدم شیء بر نفس لازم می‌آید؛ لذا اگر قرار بر وجود مبدئی برای حقیقت وجود باشد، این مبدأ، غیر از خود حقیقت وجود نخواهد بود؛ زیرا ماهیت و عدم با حقیقت وجود قابل جمع نیستند و لذا نمی‌توانند مبدأ آن باشند. بنابراین صرف حقیقت وجود و از آن حیث که مصداقی برای مفهوم وجود است، نمی‌توان امر دیگری را با آن اعتبار کرد و با نظر به ذاتش، مبدأ و علتی ندارد.

باید توجه داشت که ممکن است وجود مطلق یا همان وجود لابلشرط، مبدأ و علت برای دیگر وجودها واقع شود و نیز ممکن است خود دارای مبدأ و علت باشد؛ زیرا آنگاه که وجود را اینگونه در نظر بگیریم، حکمی جز حکم افراد و مصادیقش ندارد. اگر وجود مطلق، مبدأ داشته باشد، لازم نمی‌آید که صرف حقیقت وجود نیز دارای مبدأ باشد؛ زیرا نفس حقیقت وجود، مصداقی برای عدم نیست و از طرفی هر دارای مبدئی، مصداقی برای عدم است؛ نتیجه اینکه آنچه مبدأ دارد، حقیقت وجود نمی‌تواند باشد و عکس مستوی آن چنین است که هیچ حقیقت وجودی دارای مبدأ نیست. از آنچه گفته شد به دست می‌آید، حقیقت وجود چه به شرط اطلاق و چه به شرط صرافت، مبدئی ندارد و لذا حقیقت وجود یا وجود به شرط اطلاق، بایستی واجب بالذات و للذات باشد (زنوزی، ۱۳۷۸، ۱: ۲۶۷).

تقریر اخیر مدرس زنوزی با تقریر پیشین آن متفاوت است؛ زیرا در تقریر پیشین او از طریق تقسیم وجود به واجب و ممکن به اثبات واجب الوجود بالذات می‌پردازد و آن تقریر، از نظر ظاهری به سبک صدرالمتألهین است، لکن در تقریر اخیر، زنوزی از حقیقت وجود و به سبب اعتباراتی که برای آن لحاظ می‌کند، بدون واسطه به واجب الوجود بالذات می‌رسد. نپرداختن به وجود ممکن در این تقریر بدان سبب است که لحاظ حقیقت وجود به صورت مطلق یا صرف، تنها بر حضرت حق صادق است.

۲-۴. نقد تقریرهای مدرس زنوزی

بر تقریرهای حکیم زنوزی نیز اشکال‌هایی وارد شده است که در اینجا دو اشکال به تقریر اول و یک اشکال به تقریر دوم او ذکر می‌شود. اولین اشکالی که به تقریر اول او برمی‌گردد مربوط به لحاظ نکردن مختصات برهان صدیقین است. یکی از مهم‌ترین امتیازات برهان صدیقین که در طول تاریخ تلاش برای آن صورت گرفته، کاستن از مقدمات و واسطه‌ها در آن است، این در حالی است که در تقریر حکیم زنوزی شاهد برخی مقدمات برای برهان صدیقین هستیم که درک و تصدیق آن مبادی راه را دشوارتر می‌کند.

۳. بررسی تطبیقی

یکی از وجوه افتراق تقریر اول حکیم زنوزی با صدرالدین شیرازی و فیض کاشانی در این است که زنوزی برای تبیین برهان صدیقین، از ماهیت من حیث هی آغاز می

کند و با تکیه بر دو اصل اصالت وجود و تشکیک وجود، بدون پرداختن به تقسیم وجود، احکام حقیقت وجود را به دست می‌دهد و اثبات می‌کند صرف حقیقت وجود، همان واجب الوجود است و با نظر به واجب الوجود، صفات ذاتیه و فعلیه او را نتیجه می‌گیرد. زنوزی از تشکیک وجود برای اثبات مراتب آن استفاده نمی‌کند، بلکه تنها به مطلق وجود نظر داشته و آن را همان حقیقت وجود می‌داند و از این مقدمات به این نتیجه می‌رسد که مطلق وجود، فاقد مبدأ است و لذا واجب الوجود است؛ از این رو حقیقت وجود که مرتبه‌اعلای وجود بوده، همان واجب الوجود است و غیر از مرتبه‌اعلی، سایر مراتب وجود، ناقص و نیازمند بوده و نقصان، دلیلی بر معلولیت است.

فیض برخلاف سبک زنوزی و همانند ملاصدرا از شیوه تقسیم بهره‌برده و در ابتدای کار با تقسیم وجود به واجب و ممکن و اثبات فقر ذاتی ممکن و ابطال دور و تسلسل به وجود واجب می‌رسد. صدرالمآلهین نیز با بهره‌گیری از تشکیک وجود، مراتب وجود و مرتبه‌اعلی و اشرف آن را ثابت نموده و بر این اساس وجود را به غنی و فقیر تقسیم می‌نماید. لذا یکی از تفاوت‌های شیوه فیض و ملاصدرا با روش حکیم زنوزی در این است که برخلاف آن دو که با روش تقسیم پیش‌رفته و مقدمات برهان را دنبال می‌کنند، حکیم زنوزی با روش تردید شروع نموده و این سبک ارائه برهان، برتری خاصی به تقریر او داده است؛ زیرا در تقریر مبتنی بر تقسیم، قسمی از وجود، ممکنات هستند و احتمال دارد قسم ممکن که همان وجود خلقی است، وجود واجب را نتیجه داده و با این فرض، برهان از طریقه صدیقین خارج شده و برهانی دیگر در اثبات واجب خواهد بود. در حالی که با بهره‌گیری از شیوه تردید، این احتمال به کلی منتفی خواهد شد.

مشخصه بهره‌گیری از شیوه تردید برای اثبات واجب الوجود، از تقریر حکیم زنوزی، تقریری ابتکاری، منحصر به فرد و بی‌بدیل ساخته و هیچ‌کدام از فلاسفه پیش از او چنین روشی را در پیش نگرفته‌اند، اگرچه این روش او چندان مورد اقبال و توجه فلاسفه واقع نشده است.

تفاوت دیگری که میان تقریر اول حکیم زنوزی با تقریر فیض وجود دارد این است که فیض با بهره‌گیری از دو مقدمه به ارائه برهان خود می‌پردازد، لکن زنوزی از مقدمات بیشتری در تقریر خود استفاده نموده است؛ این در حالی است که پس از ملاصدرا، فیلسوفان مختلف همواره تلاش نموده‌اند تا از مقدمات برهان بکاهند.

نتیجه

نتایج تحقیق نشان داد فیض کاشانی و مدرس زنوزی چونان بسیاری از فلاسفه اسلامی با دغدغه اثبات واجب الوجود به ساده‌ترین بیان و با کم‌ترین مقدمات، تبیین و تقریری از برهان صدیقین ارائه نموده‌اند. فیض کاشانی برای تقریر خود از برهان صدیقین به سه اصل اصالت وجود، امکان فقری وجود معلول و امتناع دور و تسلسل متوسل می‌شود، لکن مدرس زنوزی، مقدمات برهان را در باور به اصالت وجود، تشکیک وجود و ربط و فقر وجودی بالذات ماسوی الله می‌داند؛ اشتراک مبانی آنها در اصالت وجود و فقر بالذات معلول به سبب پیروی هر دو حکیم از اندیشه‌های صدرالمآلهین بوده و حکمت متعالیه، مسلک مشترک و سبب اصلی این اشتراک در آنهاست؛ لکن علی‌رغم این اشتراک در مسلک و مکتب، اختلاف‌هایی در نوع تقریر انجام شده نیز می‌توان یافت. حکیم زنوزی برای تقریر خود از ماهیت شروع کرده و به تشکیک وجود نظری ندارد و برای دستیابی به احکام حقیقت وجود از شیوه تقسیم وجود استفاده نمی‌کند، لکن فیض کاشانی با تقسیم وجود به واجب و ممکن شروع نموده و با توسل به ابطال دور و تسلسل، به وجود واجب می‌رسد. علاوه بر این، فیض از دو مقدمه برای رسیدن به نتیجه در تقریر خود استفاده نموده، در حالی که زنوزی برای تقریر خود، مقدمات بیشتری را به کار می‌گیرد.



۱. قرآن کریم.
۲. آملی، محمدتقی، ۱۳۷۷ه.ق، *دررالفوائد*، چاپخانه مصطفوی، تهران.
۳. پویان، مرتضی، ۱۳۹۴، *فصلنامه حکمت اسلامی*، سال دوم، شماره چهارم، زمستان.
۴. زنوزی، علی بن عبدالله، ۱۳۷۸، *مجموعه مصنفات حکیم مؤسس آقا علی مدرس طهرانی*، محقق: محسن کدیور، چاپ اول، تهران، انتشارات اطلاعات.
۵. زنوزی، علی بن عبدالله، ۱۳۸۰، *بدایع الحکم*، چاپ اول، تبریز، دانشگاه تبریز.
۶. فارابی، ابونصر محمدبن محمد، ۱۳۸۱، *فصوص الحکم*، شرح سید اسماعیل غازانی، چاپ اول، تهران، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۷. فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی، ۱۳۷۵، *اصول المعارف*، مقدمه و تصحیح جلال الدین آشتیانی، چاپ سوم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات.
۸. فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی، ۱۳۸۷ (الف)، *الکلمات المکنونة من علوم أهل الحکمة و المعرفة*، تحقیق علیرضا اصغری، تهران، مدرسه عالی شهید مطهری (چاپ کنگره فیض).
۹. فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی، ۱۴۲۵ه.ق، *انوار الحکمة*، چاپ اول، قم، انتشارات بیدار.
۱۰. فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی، ۱۳۸۷ (ب)، *المعارف*، چاپ اول، تهران، مدرسه عالی شهید مطهری.
۱۱. فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی، ۱۳۸۸، *قررة العیون فی اعزالفنون*، چاپ اول، تهران، مدرسه عالی شهید مطهری (چاپ کنگره فیض).
۱۲. فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی، ۱۴۱۸، *علم الیقین فی اصول الدین*، تصحیح محسن بیدارفر، قم، انتشارات بیدارفر.